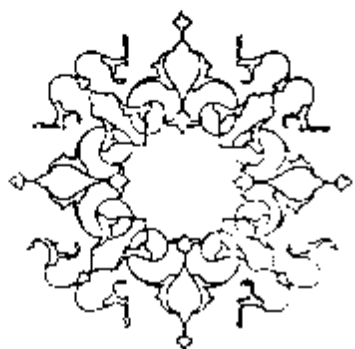




(پهینتسه سوم آستان روین ۱۰، کوهن ۱۱، نیشابور کوهن ۱۲، کوهن ۱۳)

سال اول دوم، شماره اول، آبان ۱۳۸۱

ISSN: 1734-7337



دکتر آرش اکبری معاصر

دکتر جواد عباسی

جواد رانسکی علی آباد

دکتر محمود قومی روزمجبئی

زهرا تقی

دکتر اکبر نحوی

دکتر عطیرضا مظفری

دکتر بهرالفیروز قوام

احمد سجودی

■ این «جامه» که می‌بری

■ بی‌بیت سه شاعره فردوسی و ساعده سیری در عصر
فرمانروایی منوچهر بر ایران پورسی مودی: نو شاعره خطی
در تاریخ مغل

■ بررسی تطبیقی شعر حافظ و امرسن

■ خسرونامه گل و هرمز (از کیست؟

■ «پیرستان» از نگاهی دیگر

■ مجاز مرسل و پیوند آن با ابهام در شعر نیمه اخوان
سجودی و فریخ فرخزاد

تصویرهای کنایی و کارکردهای آن در تاریخ و صنف

دکتر زهرا اختری

طیبه رضا محمودی

چکیده

کتابه یکی از اسلوب‌های بیان پوشیده و از عناصر اصلی تصویرگری در تاریخ و صنف است. و صنف الخضره در این اثر تاریخی بر آن است تا با بهره‌گیری از عناصر بیانی و به خصوص کتابه، اثر آن را به نثر شاعرانه نزدیک‌تر ساخته و بر زیبایی و تأثیر آن بیفزاید. نبود نسخه‌های مستفح از کتاب تاریخ و صنف و نثر متکلف و مصنوع آن همواره موجب گردیده تا این اثر از دسترس پژوهشگران دور بماند. در این تحقیق، کتابه و کارکردهای هنری آن به عنوان یکی از عناصر خیال در تاریخ و صنف مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار گرفته است. از این رو با استفاده از روش توصیف و تحلیل، ابتدا تصاویر کنایی تاریخ و صنف از حیث واژگان محوری و مکس، عغه، بر اساس دیدگاه‌های بلاغت سنی مورد بررسی قرار گرفته و سپس به مسأله کتابه به عنوان یکی از عوامل ابهام آفرین در تاریخ و صنف پرداخته شده است. نتیجه این پژوهش مشخص می‌سازد بهره‌گیری و صنف از تصویرهای کنایی، از شیوه‌های هنری گفتار است. که برجستگی کلام و در نهایت نزدیکی آن را به نثر شاعرانه در پی دارد.

کلیدواژه‌ها: کتابه، تاریخ و صنف، نثر فنی، ابهام نوآوری.

۱- استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد. ekhtari@ferdowsi.um.ac.ir

۲- دانشجوی دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد (نویسنده مسؤل). mahmoodi-ar@yahoo.com

مقدمه

کتاب «جزیره الامصار و تزجیه الاعصار» مشهور به «تاریخ و صنف» از متون برجسته نشر فنی تاریخی است که ادیب شهاب‌الدین (شرف‌الدین) عبدالله شیرازی (ولادت: ۶۶۳ هـ) ملقب به «وصاف الحضره» و مشهور به «وصاف» آن را به رشته تحریر درآورده است. او این کتاب را به عنوان ذیلی بر تاریخ جهانگشای جوینی، ترتیب داده است. موضوع تاریخ و صنف، شرح وقایع تاریخ ایلخانان ایران و ملوک و امرای اطراف از سال ۶۵۶ تا سال ۷۲۸ هجری است. و صنف، هدف اصلی خرد را از تألیف این کتاب، نشان دادن قدرت و توانایی خویش در هنر نویسندگی می‌داند، نه تاریخ نگاری (وصاف، ۱۳۳۸: ۱۴۷). تاریخ و صنف، همواره مورد توجه تاریخ‌نگاران بعد از خود قرار گرفته، چنان که از کتاب او بر می‌آید، او مردی است که در نگارش تاریخ همواره جانب حق‌گویی و انصاف را رعایت می‌کند (آیتی، ۱۳۴۶: بیج مقدمه).

توجه بیش از حد و صنف به تصنع و تزئین کلام، موجب گردیده تا در قرن‌های متأخر از تاریخ و صنف با عنوان‌هایی چون: «نمونه اعلای نثر مصنوع» (صفا، ۱۳۵۲: ۱۲۶۱)، «نمونه نثر مسجع مغلق یا مصنوع فنی» (همایی، ۱۳۶۱: ۸) و حتی «نمونه‌ای از اثناء معقده» (رستگار فسایی، ۱۳۸۰: ۱۵۸) یاد شود.^(۱) قرن‌های شش و هفت هجری در تاریخ نظیر نثر فارسی، از نظر الفاظ و صنایع و تکلفات و مختصات فنی، جزو مهم‌ترین ادوار به شمار می‌آید (خطیبی، ۱۳۶۶: ۱۵۷)، و در این میان، نحکیم امپراطوری مغول از عوامل اصلی توسعه و پیشرفت تاریخ‌نگاری در ایران بوده است (ریکا، ۱۳۶۴: ۶۵).

این پژوهش با فرض بر این که کاربرد کتاب، یکی از عوامل مؤثر در تصویرگری و خلق جنس‌های شاعرانه در تاریخ و صنف است، در پی یافتن جواب این سؤالات است که: اولاً انواع کارکردهای تصویری کتابه از حیث واژگان و مکتب^۲ عه در تاریخ و صنف کدام است؟ ثانیاً کتابه چه نقشی در خلق ابهام‌های حاکم بر ساختار این کتاب ایفا می‌کند؟

برای نیل بدین منظور، کل کتاب تاریخ و صنف مورد بررسی قرار گرفته و کنایه های فارسی آن استخراج گردیده است. البته برای رعایت اختصار در بسیاری از موارد فقط به ذکر ترکیب های کنایی پرداخته شده و صورت اصلی آن به متن تاریخ و صنف ارجاع داده شده است. لازم به ذکر است که اغلب آثار پژوهشی تجام شده درباره تاریخ و صنف، به جنبه های تاریخی و شرح مشکلات لغوی آن پرداخته اند و در خصوص کارکردهای تصویری کنایه در این اثر، پژوهش درخور و مستقل مشاهده نشده است.

کنایه

کنایه یکی از صورت های بیان پوشیده و اسلوب هنری گفتار (استعاره شفیعی کدکنی، ۱۳۷۰: ۱۴۰)، و از ابواب چهارگانه علم بیان است که هم به جهت تعریف و محدوده شمول، و هم از حیث ارکان و حتی اطلاق آن به عنوان یکی از پایه های اساسی علم بیان مورد توجه محققان و پژوهشگران بلاغی بوده است. ابو عبیده معمر بن مثنی (ف. ۲۸۰هـ) جزء اوئین کسانی است که در این باره اظهار نظر می کند. او در کتاب هجرت القرآن هر نوع عدم تصریح در گفتار را از مفولّه کنایه می داند (همان: ۱۴۱). ابن معتر (ف. ۲۹۶هـ)، اوئین نویسنده کتاب در زمینه بدیع (علوی مقدم، ۱۳۷۲: ۳۲۷)، در کتاب التلخیص خود، بی آن که از کنایه تعریفی ارائه دهد، فقط به ذکر چند مثال در این مورد اکتفا می کند (ابن معتر، ۱۹۵۳: ۶۴). عبدالقاهر جرجانی (ف. ۱۷۴هـ)، در سررأبلاغه ضمن بحث از استعاره و مجاز، به طور غیرمستقیم، به ذکر تعدادی کنایه به عنوان شاهد و مثال می پردازد (جرجانی، ۱۳۶۱: ۱۶). خواجه رشیدالدین وسطاط (ف. ۵۷۳هـ)، در محاسن التحریر نیز همین روئنه را دنبال می کند. رادویاتی (ف. قرن ۶هـ)، در ترجمان البلاغه، بی آن که تعریفی از کنایه ارائه کند، فقط به ذکر شاهد و مثال فارسی ناقصی در این مورد می پردازد (رادویاتی، ۱۹۴۹: ۹۹). ابن اثیر (۵۵۸-۶۳۷هـ)، در المثل الاستعاره، ضمن بحث از استعاره، به کنایه نیز اشاره می کند (ابن اثیر، ۱۹۳۹: ۱/ ۳۳۸-۳۶۵). سکاکی (ف. ۶۲۶هـ) در مفتاح العلوم، کنایه را به عنوان یکی از پایه های اساسی علم بیان معرفی کرده و می گوید: «الکنایه هی ترکی التصریح بذکر الشیء ای ذکر ما یلزمه لیستعمل المذکور ای المتروک» (سکاکی، ۱۹۳۷: ۱۸۹).

در نهایت نتایجی (ف. ۷۲۹هـ) در *المختصر المفتاح*، کتابه را به عنوان یکی از اصول علم بیان دانسته و تعریف سنگاکی را کامل تر کرده، می‌گوید: *«لفظاً أريد به لازم مفضاه فتح جوازاً بإدائه مفعلاً»* (تفازاتی، ۱۳۵۶: ۱۲۳). او در این تعریف، کتابه و مجاز را از هم متمایز می‌سازد و معتقد است در کتابه، هم معنی حقیقی، و هم معنی ثانوی آن را با هم می‌توان اراده کرد، اما در مجاز فقط معنی ثانوی مورد نظر است. این تعریف، از آن زمان به بعد همواره مورد توجه بوده، و جز معدودی از علمای بلاغت، از جمله ابن خطیب رازی (۶۵۳-۶۱۰هـ) - به نقل علوی در *القطر الزهر* - بر این عقیده‌اند که کتابه بخشی از مجاز است (پورنامداریان، ۱۳۸۶: ۲۹).

در دوره معاصر، علمای بلاغت عربی و فارسی نیز، همین تعریف را پذیرفته و به شکل‌های مختلف در آثار خود نقل کرده‌اند.^{۳۳} در تمام این تعاریف، ترک تصریح و توجه به معنی حقیقی یا وضعی سخن، براساس پیوند میان معنی حقیقی و معنی مورد نظر (معنی کتابی) مشترک است.

برخی کتابه را از دیدگاه زبان‌شناسی بررسی کرده‌اند. این گروه، کتابه را نوعی برجسته‌سازی در زبان و یا انحراف از مؤلفه‌های هنجار زبان می‌دانند (صفوی، ۱۳۸۰: ۳۱/۱) و بر این اعتقادند که کتابه نوعی «ایهام» است، با این تفاوت که از زبان خود کار به زبان شعر وارد شده و برجستگی می‌یابد (صفوی، ۱۳۸۰: ۲/۱۲۷). این امر موجب می‌شود کتابه در گروه فراهنجاری‌های تصویری کلام جای گیرد (وحیدیان کامیار، ۱۳۸۶: ۱۹۱). زبان‌شناسان از فرآیند برجسته‌سازی با عنوان «نقش شعری» کلام نیز یاد می‌کنند (صفوی، ۱۳۷۷: ۴۵).

در ادبیات سنتی، صناعات ادبی دو وظیفه اصلی توضیح معنا و آرایش و تزیین آن را بر عهده داشته‌اند (فتوحی، ۱۳۸۶: ۸۹). و صاف، در کتاب خود از کتابه نه به عنوان یک ابزار و عادت زبانی، بلکه به عنوان وسیله‌ای برای بیان معنا و تصویرگری بهره می‌برد. او در کاربرد کتابه اهداف گوناگونی را دنبال می‌کند که از جمله آنها می‌توان به مواردی چون: ایجاز، استدلال، ایضاح، تأکید، تخیل، ایهام، احترام، توصیف، لذت‌آفرینی و قناعت مخاطب اشاره کرد. و صاف در استفاده از کتابه هم به بیان معنی و هم به تزیین سخن خود توجه دارد.

و صاف از کتابه بنا به اقتضای سخن استفاده می‌کند. او گاه در روال عادی کلام، و گاه در تشبیه‌ها و مقدمات فصول، با بهره‌گیری از کتابه و دیگر عناصر شعری از قبیل: تشبیه، استعاره، سجع،

جناس، تناسب و امثال آن به هنرنمایی می‌پردازد و می‌کوشد منطق تاریخی این کتاب را به سمت نثری شاعرانه سوق دهد. نثری که در پیوستار میان شعر و نثر، گرایش خود را به سمت پیش نمونه نثر نشان می‌دهد (صفوی، ۱۳۸۰: ۵۷/۱).

وصاف در این کتاب تاریخی، می‌کوشد به هر شیوه ممکن، قدرت خود را در هنر نویسندگی به دیگران بنماید. کاربرد فراوان لغات عربی نمانوس، فراوانی آرایه‌های لفظی و معنوی، استشهاد فراوان به آیات و امثال عربی و فارسی، کاربرد واژگان و اصطلاحات علمی و مهارتی، و امثال آن می‌تواند، دلیل بر این مدعا باشد.

در هر حال، گرچه تلاش وصاف برای آفرینش نثری ادبی، عاطفی و تأثیرگذار قابل مقایسه با نثر شاعرانه و در حالی بالاتر، شعر مشور صوفیانه نیست، لذا توجه او به مسائل زیباشناختی کلام، آن هم در متنی تاریخی و پر حجم قابل توجه است. گویی او نیز هم چون بعضی از عثمانی بلاغت متقدم، بر این اعتقاد بوده که: «علم بیان اختصاص به نثر دارد و بلاغت و ابتکار را باید تنها در نثر جست» (غریب، ۱۳۷۸: ۱۸۰)، از این رو، وی از عناصر بیانی و به ویژه کنایه، بیشترین بهره را در تصویرگری و خلق جلوه‌های ادبی و شاعرانه می‌برد.

بنا به اهمیت کنایه در آفرینش جلوه‌های شاعرانه در تاریخ و صنف، و ارتباط تنگاتنگ بین لفظ و تصویر، ابتدا به بررسی واژگان محوری کنایه و تصویرهای حاصل از آنها پرداخته‌ایم و سپس کارکردهای تصویری کنایه را از حیث مکنی^۱ عه و نقش کنایه در ابهام آفرینی مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار داده‌ایم.

۱- واژه‌های محوری در تصاویر کنایه تاریخی و صنف

از آن‌جا که وصاف در کتاب خود در پی نوآوری و برتری‌بخش اعجاب و تحسین دیگران است، تلاش دارد در تمامی زمینه‌های سخن و به ویژه در عرصه کنایه، به نوآوری بپردازد. او با دقت در «انتخاب» واژگان کنایه از یک سو، و چینی هنرمندانه آنها در بافت سخن، از سوی دیگر، سعی در اعتدالی کلام خود دارد. واژگان محوری تصویرهای کنایه تاریخی و صنف را از نظر موضوعی، می‌توان به دو گروه: واژگان پر کاربرد، و واژگان علمی و مهارتی تقسیم کرد:

۱-۱: واژگان پرکاربرد

این واژگان معمولاً در کتابات زبانی سایر متون بنیانی تاریخی این دوره نیز یافت می‌شود. واژگان مرتبط با انسان، زندگی، جنگ، حیوانات و عناصر اربعه از جمله موارد موضوعی پرکاربرد در کتابهای تاریخ و صنف است. در برخی از این کتابها، گاه نوآوری‌هایی نیز دیده می‌شود:

الف - اعضای بدن انسان

پرکاربردترین حوزه کاربرد تصویرهای کتابی در تاریخ و صنف مربوط به انسان می‌شود. این کتابها که اغلب در برادرند و واژگانی از اعضای بدن انسان است، در بیشتر موارد از نوع قریب و ایماه بوده که انتقال به معنی ثانوی آنها به راحتی صورت می‌گیرد. به عنوان مثال در عبارت زیور، که در ذکر محاربه سلطان احمد و ارغون است، و صنف با استفاده از کتابه: «آب دندان» به معنی: «ساده لوح، سلیم دل، زیور و مغلوب» (لغت نامه)، و همراه نمودن آن با ترکیب‌های اضافی: «ساقیان قضا، شراب هلاهل مذاق هلاکت، و حریفان تیغ» سعی در خلق تصویری مرکب دارد. همراهی این تصاویر با آرایه‌های شعری دیگری نظیر: سجع و جناس و تلمسب و واج‌آرایی در حروف صامت: «ساق، غ» بر لحن حماسی و اغراق و در نتیجه ابهام هنری کلام او افزوده است. البته وجود لغت‌های نامأنوسی چون: «هلاهل مذاق، نجیع و حیل الوریذ» از موانع عمده در برقراری ارتباط مناسب بین خواننده و این متن ادبی است:

«ساقیان قضا به کاسه سرها، شراب هلاهل مذاق هلاکت می‌سوموندند و حریفان آب دندان تیغ، از نجیع^(۳) حیل الوریذ، چهره را کلفونه می‌ساخت» (وصف، ۱۳۳۸: ۱۲۸).

نمونه‌های دیگر:

زنج شمردن (همان: ۷): معنی این کتابه در فرهنگ‌ها یافت نشد و گویا از ابداعات و صنف است. و به معنی حیران و سرگردان شدن و انجام کار بی‌هوده است: انگشت خاییدن (همان: ۲۰۳): کتابه از حیرت و افسوس و پشیمانی (آندراج): آتش جگر (وصف، ۱۳۳۸: ۱۵۹). به معنی غمگین و ناراحت و همچنین کتابه از عاشق (آندراج): کوه را به مو کشیدن (وصف، ۱۳۳۸: ۵۲۲): گویا از کتابهای

ابداعی و صنف است که در معنی طاعت و تحمل زیاد داشتن، و انجام کارهای مشکل است؛ آب در دهان آوردن (همان: ۱۸)؛ کنایه از شدت شوق (لغت نامه)؛ خون در دل کردن (وصاف: ۱۳۳۸: ۲۶)؛ تلخ دهن (همان: ۸۵)؛ شکر لب (همان: ۲۴)؛ شیرین سخن، و کنایه از معشوق است و کسی که لب بالای او شکافته باشد (غیث اللغات).

ب - زندگی روزمره

واژگان مربوط به زندگی روزمره و اسباب و آلات آن در ساختار تصویرهای کنایی تاریخ و صنف از واژگان پر کاربرد است. و صنف با استفاده از این واژه‌ها در جهت تصویرگری و تأثیر هرچه بیشتر نثر خود بر خواننده، بهره فراوانی برده است. به عنوان مثال در عبارت زیر که در ذکر «جنگ جبر» و نوا است، وجود ترکیب‌های کنایی گشاده دهن رفتن کنایه از خوش رویی و خوشحالی (ثروت، ۱۳۷۵: ۲۰) و در این جا به معنی خندان، آستین افشانی نمودن به معنی آفرین و تحسین کردن، و نیز به معنی رقص و سماع (غیث اللغات)، که همراه با جاندارانگاری در نیغ و تیر و کمان و غلم، آمده، تصویری مرکب از صحنه جنگ را نقاشی می‌کند، که پر از جوش و خروش و حرکت و تکاپو است. همچنین و صنف با ایجاد تصاویر بی در پی و با استفاده از صنعت ابهام بر شاعرانه بودن کلام و تصاویر کنایی خود افزوده است:

د... تیر از گزند دست برد، نا پیغام اجل رسند، گشاده دهن می‌رفت و کمان در پی کینه کشیدن می‌بود و غلم، به پای چوبین در لباس زریفت بر ضرب کوس، آستین افشانی می‌نموده (وصاف، ۱۳۳۸: ۵۱۶).

نمونه‌های دیگر:

طشت بر سنگ آمدن (همان: ۶۸)؛ کنایه از رسوا شدن است، خار دیدن (همان: ۳۶)؛ کنایه از سختی کشیدن، هم گامه شدن (همان: ۴۳)؛ کنایه از موافقت و همراهی؛ یاقوت احمر گردیدن (همان: ۴۳۴)؛ کنایه از بیار نادر و کمیاب شدن، هر هفت کردن (همان: ۶۱۹)؛ هفت کرده،

هفت قلم آرایش، یا هفت زینت که زنان بر خود می‌بستند (فرهنگ اشارات)، کتابه از بسیار آرایش کردن، دست‌آمن گشتن (وصاف، ۱۳۳۸: ۵۱۹). ظاهراً کتابه از مطیع و تحت امر کسی گردیدن است.

ج - جنگ

صحنه‌های جنگ از جمله مهم‌ترین جایگاه‌هایی است که وصف در آن‌ها به تصویرگری می‌پردازد. معمولاً کتابه‌هایی که در این اوصاف به کار گرفته می‌شود، از کتابیات معمول و شناخته شده است. وصف در تصاویر کتابی خود با استفاده از واژه‌ها و اصطلاحات جنگی، و هم‌چنین کاربرد واژگان نجومی، و آرایه‌های شعری سعی دارد بر زیبایی، اغراق و تأثیر توصیف‌هایش بیفزاید. به عنوان مثال در عبارت زیر که در ذکر «وصول اینچیان غازان به چین» آمده، وصف با آوردن ترکیبات کتابی: «خال از رخ رنگی رودنه» که ظاهراً کتابه از نهایت دقت و قدرت در تیراندازی داشتن است، زهره شکافتن که گویا کتابه از نهایت قدرت و توانایی داشتن است، و قلم کتابت را شق دادن که کتابه از ترک نویسنده است، سعی در بزرگنمایی و اغراق در توصیف قدرت سپاهیان مغول دارد. ضمن این‌که وجود ابهام ساختاری در کلمه زهره (یا: زهره) و جناس در «تیر چرخ» به همراه دیگر واژگان نجومی، موجب پدید آمدن زمینه دو معنایی و ابهام آفرینی در سخن شده است:

«و لشکری از رجالة^(۱) ترک و فرس و تیراندازی که به سوک ناوکا، در شب تیره خصال از رخ رنگی بریابند^(۲) و زهره را به هنگام تردی به کسوت کسوف بر صفحه جرم نورانی خورشید بشکافتند، و تیر چرخ^(۳) در کف تیر چرخ، قلم کتابت شق دهند» (وصاف، ۱۳۳۸: ۵۰۶).
نمونه‌های دیگر:

«نان از دست رفتن (وصاف، ۱۳۳۸: ۱۴): از دست رها شدن عنان (آندراج)، آزاد و رها سپهر افکندن (وصاف، ۱۳۳۸: ۱۹۵)، نعل لتداختن (همان: ۱۸۴): ظاهراً کتابه از بسیار دویدن اسب و مقلا شدن آن از رفتار است (غیبات اللغات). عنان‌کش بودن (وصاف، ۱۳۳۸: ۴۲۶): گمان به آوردن (همان: ۵۰۲) که کتابه از آماده شدن برای تیراندازی است.

د - حیوانات

نام حیوانات، از جمله عناصر کنایه‌ساز در تاریخ و صنف است. استفاده از این نام‌ها، در تصویرهای کنایی، غالباً علاوه بر ازدیاد در تأثیر مطلب بر ذهن مخاطب و اختراع او، اغراق در سخن را نیز به همراه دارد؛ زیرا هر یک از این جانوران و حیوانات با توجه به ویژگی‌ها و خصوصیتاتی که دارند، رمز و نمادی خاص هستند. توان بالای ذهنی و صنف و قدرت او در ذکر کنایه‌هایی که تصاویر آن‌ها بر پایه نام حیوانات ساخته شده، زمینه هنرنمایی او را در جای‌جای این کتاب فراهم آورده است. به عنوان مثال در عبارت زیر که در «ذکر مرثیه آنفوه و مرگ او» بیان گردیده، وجود کنایه‌های: «به آشغال شغالی تکلیف کردن» کنایه از خوار و زیون داشتن، پست و حقیر شمردن، رویه بازی، قریب‌کاری، کفتار هشوه: بسیار فریبکار، و در خواب خرگوشی ماندن، به همراه استعاره‌های مصرحاً: «نهنگ جان‌ستان» و «پلنگ ییل افکن» که هر دو استعاره از پهلوتان نیرومند و قوی‌هیکل است، با گوشه چشم مؤلف به آرایه‌هایی نظیر: جناس و سجع و تناسب، تأثیر بیشتر متن را در پی دارد:

«شیر بی آهوه شجاعتش که نهنگ جان‌ستان و پلنگ ییل افکن را به آشغال شغالی تکلیف کردی، آخر به رویه بازی فلک کفتار هشوه. جاوید در خواب خرگوش بمانده» (وصاف، ۱۳۳۸: ۱۶).

نمونه‌های دیگر:

مار در جیب پروردن (وصاف، ۱۳۳۸: ۱۲): کنایه است از بدگهر را یاری دادن (لغت نامه)، پیشانی شیر را خاریدن (وصاف، ۱۳۳۸: ۱۳): کنایه از حق ناشناسی درنده خوی را محبت کردن (شاملو، ۱۳۷۸: ۱۰۲۵/۸)، ناقه و جمل داشتن (وصاف، ۱۳۳۸: ۱۹۸): کنایه از صاحب غرض و سودی در کار بودن (لغت نامه).

ه - عناصر آریه

این عناصر که معمولاً پایه ثابت بسیاری از کنایه‌های رایج در بین مردم می‌باشند، در تصاویر کنایی تاریخ و صنف نیز پرکاربرد هستند. برخی از این کنایات عبارت است از:

بر آتش نشانیدن (وصاف، ۱۳۳۸: ۳۰۰): کنایه از مضطرب و بی‌قرار گردانیدن (آندراج)، بر خاک نشستن (وصاف، ۱۳۳۸: ۵۵۸): کنایه از خوار و بی‌اعتبار شدن و کردن (آندراج)، آب کسی را ریختن (وصاف، ۱۳۳۸: ۸۵): بی‌آبرو ساختن، کنار آب کردن (همان: ۳۴۱): کنایه از شراب‌خواری (ثروت، ۱۳۷۵: ۳۸۳)، آب به کار باز آوردن (وصاف، ۱۳۳۸: ۳۴۱): کنایه از فرونج و رونق و عزت و آبرو (برهان قاطع).

در جمله‌های زیر که وصاف آن‌ها را در «توصیف هوای شیرازه بیان کرده، کاربرد کنایه‌های: «آب بردن کنایه از بی‌رونق و بی‌اعتبار ساختن، و غبار غیرت از آب خضر برانگیختن که کنایه از سرسبزی بسیار و جان‌بخشی است، و همراهی آن‌ها با اضافات تمثیلی: «آتش خلیل و آب خضر»، به همراه ذکر نام عناصر چهارگانه، ضمن این‌که اغراق در مطلب را بیشتر کرده، بر رسایی و تأثیر مطلب نیز افزوده است:

«هوایش به صفوت آب از آتش خلیل برده و خاکش به خاصیت غبار غیرت از آب خضر برانگیخته» (وصاف، ۱۳۳۸: ۱۴۸).

۲-۱. واژگان و اصطلاحات علمی

نجوم، شطرنج، دبیری و چوگان از جمله علوم و فنونی است که واژگان آن‌ها در ساختار تصاویر کنایه‌ی تاریخ و صاف کاربرد دارد. کاربرد این واژه‌ها، در بسیاری از موارد موجب ایجاد ابهام در فهم این کنایه‌ها می‌شود. برخی از واژه‌های این علوم که در ساختار تصاویر کنایه‌ی تاریخ و صاف حضور دارند، عبارت است از:

الف - نجوم

واژگان نجومی در ساختار تصاویر کنایه‌ی تاریخ و صاف کاربرد فراوانی دارند. گرچه کاربرد واژگان علم هیأت و نجوم به همراه کلمات نامأنوس عربی و دیگر تکلفات موجود در تاریخ و صاف، فهم بسیاری از کنایه‌های نجومی آن را مشکل کرده است، اما هدف نهایی مؤلف از کاربرد آن‌ها چیزی جز افزودن اغراق و تأثیر مطلب، و اظهار فضل و هنرنمایی نیست. به عنوان مثال در جمله‌های زیر که در

ذکر افتتاح چنین توسط قیلاقیان بیان گردیده، ترکیب کتابی «با قرن الثور»^(۶۱) در مناطحه^(۶۲) آمدن، که کتابه از به نهایت بلندی و سرفرازی رسیدن است. با کتابه «سنگ بر دل نهاده» به معنی صبور بودن همراه شده است که برای درک مفهوم مورد نظر نویسنده، آگاهی خواننده از معنی کلمه های «قرن الثور» و «مناطحه» ضروری است:

«پس قلعة آنجا را که سینافور خوانند به صعوبت متداخل و ممانعت معاقل»^(۶۳) مشهور و مشحون به افراد رجال و شداد ابطال^(۶۴) و محشوبه ذخایر و خیزاتن نامحصور، دولسی^(۶۵) قبال^(۶۶) از تشویر رفعت آن سنگ بر دل نهاده و شرفات^(۶۷) آن با قرن الثور در مناطحه آمده... (وصاف، ۱۳۳۸: ۲۰).

نمونه‌های دیگر:

راجع^(۶۸) گردیدن کوکب (همان: ۱۳)، و موج الطلوع^(۶۹) بودن برج (همان) که هر دو کتابه از بدشناسی و بد اقبالی می باشند، با کیوان^(۷۰) تقابل کردن (همان: ۲۶) و گوشواره کنگره کیوان گشتن (همان)، که کتابه از برتری طلبی و استعلا هستند

تصاویر کتابی حاصل واژگان نجومی در تاریخ و صنف به علت عمیق بودن، غالباً نقش برجسته ای را در مخیله و عاطفی نمودن زمینه کلام ایفا نمی کنند، و بیشتر برای افزودن اغراق در سخن و به خصوص ملج به کار گرفته می شوند.

ب- نرد و شطرنج

کاربرد واژگان مربوط به نرد و شطرنج در ساختار تصاویر کتابی تاریخ و صنف نیز قابل توجه است. ترکیب هایی مانند: «مششدر گردانیدن»^(۷۱) (همان: ۳۲۲)، به هفت رسیدن داو^(۷۲) (همان: ۳۶۴)، تمام بودن داو (همان: ۳۲۲)، نمونه‌هایی از کاربرد اصطلاحات و واژگان نرد و شطرنج در این اثر است. گرچه بیشتر این کتابه ها تکراری است، لقا به نظر می رسد که در تاریخ و صنف برای گرایش بیشتر نرد به سوی نصیح و تکلف به کار گرفته شده‌اند. به عنوان مثال در عبارت زیر که در ذکر بر تخت نشستن جلال الدین طیب شاه آمده، «مششدر» که کتابه است از «جایی که رهایی از آن دشوار باشد و مجازاً به معنی عاجز و حیران شدن و گاهی کتابه از شش جهات عالم است» (شروت، ۱۳۷۵: ۳۲۲):

و «خصل به هفده رسائیدنه»^{۱۹۹} که کتابه از باختر همه چیز و گرو بر سر خود و با یکی از اعضای بدن خود بشن است، فهم واژه های مذکور که از اصطلاحات نرد و شطرنج است، ضروری می باشد:

«هم آن روز جلال‌الدین طیب شاه در شکاه نملک قرار گرفت و در مششدر ملک پی‌تبات
خصل حکومت به هفده رسائید...» (وصاف، ۱۳۳۸: ۴۲۵).

ج - دبیری

واژگان مرتبط با دبیری نیز در ساختار تصویرهای کتابی تاریخ و صاف کاربرد دارد. کاربرد این
واژگان در تاریخ و صاف بنا به هنر نویسندگی و صاف، امری عادی به نظر می‌رسد. از جمله این کتابه
ها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

سریر خط نهادن (وصاف، ۱۳۳۸: ۹)، خط ممعی بر سطح آب روان نگاشتن (همان: ۱۳): کتابه از
کار بیهوده کردن، قلم کردن قلم (همان: ۴۳۷): کتابه از ترک نویسندگی، قلم کتابت شوق
دادن (همان: ۵۰۶)

در عبارت زیر که در ذکر تألیف کتاب آمده، قلم با وصف شروع به سخن گفتن می‌کند و از
«سیاه‌روی» خود که کتابه از شرمندگی و بی‌آبرویی است و «سفیدکاری» او که کتابه از دولت‌مندی
و جوان‌مردی می‌باشد، حکایت می‌کند. همراهی این کتابه‌ها با استعاره های مصرحاً: «خاطر زادگان
حورآوش» (کلمات و لغات) و «مشک و عنبر» (دوات و مرکب)، بیانگر تلاش و صاف در جهت
شاعرانه ساختن نثر خویش است:

«قلم چون از نی بود، انگشت بخایید و به زبان صریح^{۲۰۰} تغییر آغاز کرد... مدتی تا ترجمانی سخن
پریشان تو کرده‌ام و خاطر زادگان حورآوش را از مشک و عنبر بالین و بستر ساخته، حاصل آن چه
سیاه‌روی من و سفیدکاری تو چه بود...» (وصاف، ۱۳۳۸: ۷).

در ضمن کتابه های: «انگشت خاییدن» و «از مشک و عنبر بالین ساختن» بر تصویری بودن این
عبارت افزوده است.

گفت و گوی و صنف با قلم، به خصوص در ابتدای این کتاب که همراه با نوعی حنفیث نفس است دارای بار عاطفی قوی تری نسبت به سایر بخش های کتاب است.

د - چوگان

کاربرد واژگان مربوط به بازی چوگان در ساختار کنایات تاریخ و صنف بسیار اندک است. در عبارت زیر که در وصف نزاع آریغ و آغوه آمده، در کنایه «گوی در خم چوگان آوردن» که کنایه از رسیدن به کام و مراد است، گرچه کنایه خود قابل درک است، اما مؤلف با آوردن کلمه های «دولت» و «مراد» و ساخت اضافات تشبیهی: «گوی دولت» و «چوگان مراد»، سعی در زیبایی و رسایی مطلب دارد:

هنیک بی اغول در دیار ماوراء النهر گوی دولت در خم چوگان مراد آورد... (وصف، ۳۳۸: ۱۷).

هـ - کلمات ترکی و مغولی

از جمله واژه های دیگر موجود در کنایات تاریخ و صنف، می توان به واژگان ترکی و مغولی اشاره کرد. تعداد کنایاتی که حاصل از به کارگیری واژگان مغولی و ترکی در تاریخ و صنف باشند، برخلاف انتظار بسیار کم و انگشت شمار است. در عبارت زیر که در ذکر قتل کیخان و خان آمده، و با توصیفی از لغتدان کلاه خلابی خورشید، از سر بانوی گردون همراه است، «بفتاقی»^(۱۳) اقتضاد کنایه از برکنار شدن و کنار رفتن است:

بفتاقی زرین خور از فرق اغ خاتون گردون یغناد، کمر با تیغ از میان ترک کین توز قبه پنجم فرو کشادند... (همان: ۲۷۹).

نمونه دیگر: ایلچی هادم اللذات (همان: ۱۱) که کنایه از مرگ است.

و- دینی و اساطیری

این گونه کنایات در تاریخ و صنف به دو دسته دینی و اسطوره ای قابل تقسیم است. کاربرد این گونه کنایه ها در تاریخ و صنف بسیار کم است که از جمله آن ها می توان به موارد زیر اشاره کرد:

«یوسف بها بودن» (وصاف، ۱۳۳۸: ۵۲۰)، خامه آذری را شکتن (همان: ۲۶): که کنایه از مهارت بسیار در نگارگری و مجسمه سازی است، به استناد قرآن (تعام: ۷۴)، آزر پدر ابراهیم است. صورت سازی و بیت تراشی او در ادب فارسی و عرفان شهرت یافته است (باحثی، ۱۳۸۶: ۴۲). صد سکندر را پرده عنکبوت خواندن (وصاف، ۱۳۳۸: ۳۴). آب از آتش خلیل بودن (همان: ۱۴۸)، دیو را در شیشه کردن (همان: ۱۶۰)، پری را در حلقه آوردن (همان):

درک و فهم چنین کنایه هایی بستگی به میزان آگاهی و آشنایی مخاطب با زمینه داستانی و مفهوم تلمیحی آن دارد. به عنوان مثال در عبارت زیر که در «ذکر توصیف دختری از آروغ آمده، فهم کنایه های: «غیرت بلفیس بودن» که کنایه از بسیار زیبا بودن است و «یوسف بها بودن» که کنایه از بسیار ارزان فروختن است، منوط به آشنایی خواننده با داستان حضرت سلیمان (ع) و داستان حضرت یوسف (ع) است:

هو آن گوهر نفیس که غیرت بلفیس است، در دست مفلسی خسیس افتاده و به بهای یوسفی بی تاستی در معرض من یزید آورده... (همان: ۵۲۰).

۲- کارکردهای تصویری کنایه به لحاظ مکتبی^۱ عنه

کتابات تاریخ و صنف به لحاظ مکتبی^۲ عنه (معنی باطنی) به سه دسته: کنایه از فعل، کنایه از صفت و کنایه از موصوف قابل تقسیم است. گرچه بنا به انحصار برخی از ادب پژوهان بیشتر کنایه های شاعرانه از گونه کنایه از موصوف و یا از گونه تلویح است (کزآزی، ۱۳۷۸: ۱۷۷). اما کنایه از فعل پرکاربردترین نوع کنایه در تاریخ و صنف است و پس از آن به ترتیب کنایه از صفت و کنایه از موصوف قرار دارند:

۱-۲) کنایه از فعل

در این نوع کنایه که رایج ترین نوع آن است، معنای ظاهری (مکتبی^۳ به) به صوت فعل، مصدر جمله و یا اصطلاحی می آید و در معنای ثانوی (مکتبی^۴ عنه) به شکل فعل یا مصدر، جمله و یا اصطلاح دیگری به کار می رود. هدف از کاربرد چنین کنایه ای اسناد چیزی به چیز دیگر به صورت

نهی یا اثبات است. به دلیل شباهت‌هایی که میان این نوع از کنایه با «استعاره مرکب» وجود دارد، در بلاغت سنتی، بسیاری از استعاره‌های مرکب را نیز کنایه ذکر کرده‌اند (شمیسا، ۱۳۷۲: ۲۳۸). تنوع و گستره موضوعی این نوع کنایه در تاریخ و صَاف بسیار زیاد است. و گاه ذکر این نوع تصویرکنایی در جریان عادی کلام صورت می‌گیرد؛ مانند «طبل در زیر گلیم کوفتن» که کنایه از پنهان‌کاری امری ظاهر و هویدا است (ثروت، ۱۳۷۵: ۳۴۳).

«هنوز طبل دولت اسلامیان زیر گلیم می کوفتند. و موسی دعوت سلامت را به ضعه معادبان دین کلیم می‌نافتند...» (وصاف، ۱۳۳۸: ۴۴۵).

و گاهی ذکر آن به صورت متوالی است؛ که ضمن خلق تصاویر مرکب، بر اهمیت مطلب نیز تأکید دارد. به عنوان مثال در عبارت زیر که در ذکر «موقوف دانش کیخانو چاو راه بیان گردیده، سوالی سه کنایه: «کار به جان رسیدن و کارد به استخوان رسیدن و میل به دهان رسیدن»، که کنایه از به منتهای سختی و مشقت افتادن است (امینی، ۱۳۵۳: ۲، ۶۰۴). تصویر مرکبی را خلق می‌کند که بر اهمیت مطلب تأکید دارد:

«چون شکایت زمین و زمان به آسمان رسید و کار به جان و کارد به استخوان و میل به دهان، امرا و نوینیان^(۳۲) به اتفاق صاحب دیوان عرضه داشتند...» (وصاف، ۱۳۳۸: ۲۷۵).

و گاه این تصاویر کنایی در جمله‌ای از لغات مصنوع پوشیده می‌شود؛ به عنوان مثال در ذکر جنگ «مغول و مصری»، کنایه «زهره آب شدن» که به معنی سخت‌ترسیدن است، با لغات دشوار: «نصهال و معره» همراه گشته است:

«از صولت صوت نصهال^(۳۳) و معره^(۳۴) نعره بظال، زهره زهره شهره آب می شد...» (همان، ۴۱۰).

کاربرد این گونه لغات معمولاً از زیبایی و تأثیرکنایه کاسته و فهم آن را با مشکل مواجه می‌کند.

نمونه‌های دیگر کنایه از فعل در تاریخ و صَاف عبارت است از:

جامه بر سر چوب کردن (وصاف، ۱۳۳۸: ۱۹۶) گویا از ابداعات و صَاف بوده و کنایه از رسوا نمودن است، دندان سفید کردن (همان، ۲۸۳)، کنایه از خندیدن و تبسم کردن (آندراج)، کمر قلاده کردن ساختن (وصاف، ۱۳۳۸: ۱۷) معنی این کنایه در فرهنگ‌های لغت یافت نشد، اما بنا بر سیاق

جمله گویا کنایه از مطیع و تحت امر بودن و دست از مبارزه کشیدن است. کمر و تیغ از میان گشودن (همان: ۲۷۹): کنایه از تسلیم شدن، چاشمت قتل را فراهم نمودن (همان: ۹۰): قبله دو گردانیدن (همان: ۵۲۲): کنایه از کافر شدن. انگشت خاییدن (همان: ۷): ده زیستی کردن (همان: ۳۶۶): کنایه از بسیار سخن گفتن. زنهار خوردن (همان: ۴۳۲): حلقه در گوش کشیدن (همان: ۱۶).

در مجموع می توان گفت گرچه از نظر علمای بلاغت کارکردهای تصویری کنایه از فعل، در مقایسه با کنایه از موصوف، بسیار کمتر است، اما و صاف از این نوع کنایه بیشتر استفاده می کند. فراوانی و نتایج کاربرد کنایه از فعل در تصویرگری های و صاف، دلینی بر اهمیت آن در خلق جنبه های شاعرانه در این کتاب تاریخی است.

۲-۲: کنایه از صفت

در این نوع کنایه، کلام ظاهری (مکتبی) به صفتی است که مخاطب بدان وسیله متوجه صفت دیگری، که همان معنای ثانوی (مکتبی) عه است، می شود. در تعریف این نوع کنایه آمده است که: «گاهی کلمه یا ترکیبی معنی نهاده خود را دارد و صفتی است که موصوف خود را وصف و یا تعریفی منطقی می کند» (ثروتیان، ۱۳۶۹: ۱۱۵). در تاریخ و صاف، کاربرد کنایه از صفت، پس از کنایه از فعل، در مرتبه دوم جای دارد. و صاف معمولاً در هنگام توصیف و مدح بیشتر از این نوع کنایه بهره می برد. مثلاً او در ذکر «اوصاف و القاب اولجایتو» برای نشان دادن مقام، بزرگی، عظمت، اقتدار و بخشندگی مدح خود، با اغراق فراوان از صفاتی چون: «خضر قدم سکندر نشان کبخسرو همت سرخاب دل افراسیاب وش تهمت قتال بحد مست برق عزم آسمان رفعت آفتاب نوال...» (وصاف، ۱۳۳۸: ۴۱۷)، به عنوان کنایه استفاده می کند. کاربرد این صفت ها به صورت تناسبات اضافات که همراه با آرایه های ادبی دیگری چون: سجع، جناس، واج آرایی، مراعات نظیر، تلمیح و نظایر آن است بر میزان اغراق و در نتیجه تأثیر آن می افزاید.

همچنین او گاهی با استفاده از عناصر طبیعت و اصطلاحات نجومی به ذکر صفات کنایه می پردازد، که در نهایت، از یک سرعجاب خواننده را از قدرت نویسندگی مؤلف و آگاهی های و از سوی دیگر زیبایی متن را به همراه دارد. به عنوان مثال، صفات مرکب زیر که در بیان سلف

غازان خان» و در توصیف ترکان زیباروی آمده، از قدرت نویسندگی و صفات حکایت می‌کند. کاربرد واژگان مرتبط با رستی‌ها و نجوم در این کتابه‌ها، ضمن این که منجر به خلق تصاویر مرکب می‌شود، معمولاً موجب ابهام نیز می‌گردد. درک معنی کنایی برخی از این صفات مرکب نیاز به مراجعه به فرهنگ‌های لغت دارد:

«ترکان سیمین ساقِ نسرین سرینِ یاسمنِ عارضِ بتفه جعدِ سرو قدِ خورشیدِ چهرِ ناهید طبعِ مریخِ کرشمه‌مشری سیمای ژحلِ رتبتِ عطاردِ فطنتِ قمرِ سیرِ جوزاِ منطقه‌فوسِ ابرویِ حسوتِ اندامِ سنبله‌گیسوی که بر نازکِ قائم^{۱۴۱} در بهوی سینه‌آن خویسانِ فندز^{۱۴۲} سزه به طیانچه غیرتِ مصرعِ سنجابِ صفتِ کیود شابد...» (همان: ۴۰۰).

از دیگر توصیفات کتابه‌ای تاریخ و صفات، که همراه با نتایج ضافات است می‌توان به توصیفات او از اسب (همان: ۵۴۱ و ۵۴۲) اشاره کرد.

البته لازم به ذکر است که نمونه‌های دیگری از این نوع در تاریخ و صفات وجود دارد، که غالباً فهم معنی ثانوی آن‌ها نیاز به آشنایی با سنن ادبی و عرفی دارد. از این نمونه می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: سکندر همت (وصاف، ۱۳۳۸: ۵)، فلک پایگاه (همان: ۱۷)، خورشید طلعت (همان: ۱۶)، کیوان رتبت (همان)، گردون رتبت (همان)، مطلق العنان (همان: ۳۷)، خلیع العذار (همان)، صفرا مزاج (همان: ۸۵)، تلخ دهن (همان)، آتش جگر (همان: ۱۵۹)، عیسی دم (همان: ۵۰۳)، خضر قدم (همان)، یوسف صورت (همان)، یوارون اختر (همان: ۳۳۰).

در یک نگاه کلی در خصوص کتابه از صفت در تاریخ و صفات، می‌توان گفت که کارکردهای تصویری این نوع کتابه، بسیار کمتر از کتابه‌های فعل ابوست و در پاره‌ای از موارد وجود کلمه‌ها و لغت‌های مربوط به علوم و فنون از اهمیت تصویری آن‌ها کاسته و فهم آن‌ها را با مشکل مواجه ساخته است.

۳-۲. کتابه از موصوف

کتابه‌ای است که در آن کلام ظاهری (مکتبی^{۱۴۳})، به صورت صفت، صفات و یا جمله و عبارتی وصفی (صفت و موصوف، مضاف و مضاف‌الیه) و یا بدلی (مضاف و مضاف‌الیه) می‌آید و باید از آن

متوجه موصوفی شد. این نوع از کنایه، شاعرانه‌ترین نوع کنایه نامیده شده است (کزآزی، ۱۳۷۸: ۱۷۶). این گونه کنایه‌ها غالباً ریشه در زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی دارند. کاربرد کنایه از موصوف در تاریخ و صفات، بسیار کم‌تر از دو نوع دیگر آن است و غالباً در طول متن تاریخ و صفات پیوسته تکرار می‌شود و نمونه آن‌ها را در سایر کتب و متون علمی و ادبی آن دوره هم می‌توان یافت. نزدیکی بیش از اندازه حد و مرز کنایه با استعاره و مشخص نبودن دقیق حدود این دو موجب شده تا در فرهنگ‌های لغت از این کنایه‌ها تحت عنوان استعاره نیز یاد شود. او در کنایه از «دنیای مادی» ترکیبات زیر را به کار می‌برد:

«پیت‌الاحزان (وصاف، ۱۳۳۸: ۹)، خاکدان فنا (همان)، عروس پی‌وقلا (همان: ۱۰۹)، گلخن سفلی (وصاف: ۳۰۰)، محنت سرای ناپایندار (همان: ۳۶۱)، تیره خاکدان (همان: ۴۲۵)، عالم اصغر (همان: ۴۵۸)».

— در کنایه از «آسمان»:

«میدان میسایی (همان: ۳۵)، قبه خضراء (همان: ۳۲۸)، سطرلاب معلق (همان: ۳۳۰)، گنبد نیلوفری (همان: ۳۶۶)، قبه زیرجادی (همان: ۴۷۵)، گلشن نیلوفری (همان: ۵۹۴)».

— در کنایه از «روح انسان»:

«ودیعت حق (همان: ۴۵۸)، بلبل گلستان حیات (همان)».

برخی دیگر از این نوع کنایات عبارت است از: جرم یاقوتی (همان: ۴۷۵)، کنایه از خورشید،

آب‌حیات (همان: ۵۲۱): کنایه از شراب، و ایلچی هادم اللذات (همان: ۱۱): کنایه از مرگ.

از آن جا که وصف در صدد خلق متنی شاعرانه و هنری است، انتظار می‌رود که وی از کنایه از موصوف بیشترین بهره را برده باشد، لذا بررسی در تسواع کنایه و کارکردهای تصویری آن در تاریخ و صفات بیانگر این امر است که ارزش تصویری کنایه از موصوف در آن بسیار کم است و اگر هم از آن استفاده می‌کند، غالباً بر طبق سنن ادبی رایج در میان دبیران و مترسلان آن روزگار است.

۳- کنایه و ابهام آفرینی

از مسائلی که امروزه در نزد ادب پژوهان از اهمیت و سزای برخوردار شده و توجه آنان را به خود معطوف داشته، مسأله «ابهام» ادبی است. بحث و جست و جو دربارهٔ ابهام، در بلاغت اسلامی به وسیلهٔ متکلمان اسلامی آغاز شد (فتوحی (الف)، ۱۳۸۷: ۲۰). بیشتر علمای بلاغت سنتی، ابهام را امری نکوهیده می‌شمردند، و معتقد بودند شعر باید به افهام عمومی نزدیک باشد؛ به گونه‌ای که در ترک و استخراج آن به اندیشهٔ بسیار و امعان نظر احتیاج نیفتد (رازی، ۱۳۷۳: ۲۹۱). و اصولاً کیفیت بیان معنی در شعر غالباً به گونه‌ای بود که هر گونه ابهام شاعرانه را از آن می‌زدایید (پورنامداریان، ۱۳۷۷: ۱۹۷ و ۲۱۷). بعضی از آن‌ها همچون ابن ابی الاصلح مصری (ف) ۶۵۴هـ، مثولهٔ ابهام را شبیه به مسألهٔ ابهام در سخن می‌دانستند (مصری، ۱۳۶۸: ۳۵۶). و فقط تعداد معدودی هم چون یحیی ابن حمزة علوی (ف) ۸۷۴هـ، بودند که ابهام و ایجاد چند معنای در سخن را با اهمیت می‌شمردند (علوی، ۱۴۱۵هـ-۲۴۰).

اما امروزه ابهام هنری در شعر و هنر نه تنها ناپسند شمرده نمی‌شود، بلکه لازمه و جزء ارزشمند آن محسوب می‌شود. در مکتب نقد جدید (۱۹۲۰-۱۹۶۰) ابهام، با ابهام و دو معنایی یکسان شمرده می‌شود (فتوحی (الف)، ۱۳۸۷: ۲۵). و آن چه که این ادب پژوهان بر آن تأکید می‌ورزند، ابهام هنری است. ابهام هنری ریشه در ضمیر ناخودآگاه شاعر دارد (مایل هروی، ۱۳۶۰: ۲۰)، و «گستره‌ای است از احتمالات معنایی، و نه دشواری‌های غیر قابل فهم در متن» (فتوحی (الف)، ۱۳۸۷: ۳۱).

ابهام جزو عوامل ذاتی متن ادبی است و در آثار ادبی آن را به سه گونهٔ ذاتی، عارضی و عمدی تقسیم می‌کنند. ابهام ذاتی زودگذر است و خواننده با درنگ و تأمل و به مدد ذوق پخته و تربیت یافتهٔ خویش آن را در می‌یابد و ابهام عارضی چیزی است باز بسته به تحقیق در مفاهیم و مضامین معمول و رایج در عصر شاعر، ابهام عمدی نیز ابهامی است که معمولاً شاعران به عمد از طریق معما و لغز و امثال آن در کلام ایجاد می‌کنند (مایل هروی، ۱۳۶۰: ۲۰). ارزش ادبی ابهام ذاتی بیش از دیگر گونه‌های آن است.

یکی از ویژگی‌های مهم کنایه دو بعدی بودن و ابهام آفرینی آن است (وحیدیان کامیار، ۱۳۸۳: ۱۴۶). ابهام در کنایه ناشی از میانجی‌ها و واسطه‌های بین لفظ کنایه (مکنی) به و مقصود آن (مکنی)

عنه) است. کتابه بیش از انواع دیگر مجاز با زمینه فرهنگی کلام پیوند دارد و درک مقصود آن مستلزم آگاهی از بافت فرهنگی و اجتماعی و آشنایی با آداب و رسوم و زمینه های آن تغییر کنایی است (فتوحی (ب)، ۱۳۸۷: ۱۲۳).

کتابه در تاریخ و صنف از حیث ابهام به سه گونهٔ ذاتی و عارضی و عمدی قابل تقسیم است. از آن جا که کتابه زمینهٔ اجتماعی دارد بنا به تغییرات اجتماعی، دگرگونی آداب و رسوم، پوشاک و خوراک، تشریفات و عادات، بسیاری از مفاهیم کنایی قابل درک و فهم نیست. تملی تعابیری که از طرز لباس پوشیدن، شیوهٔ آرایش و پیرایش قدیمی، اعتقادات و باورهای عامه و علمیانة زیانزد خاص و عام بوده، اکنون مشکل آفرین است. به عنوان مثال در زمانهٔ ما مردها قیای بلندی ندارند تا آستین افشانی کنند که کتابه از بذل و بخشش مال باشد.

اغلب کتابه های به کار رفته در تاریخ و صنف فارسی نوعی ابهام عارضی است. این دسته از کتابیات به میراث و سنت ادبی و فرهنگی گذشتهٔ ما اختصاص داشته، و در بین مردم جامعهٔ آن روزگار رایج بوده‌اند و امروزه به خاطر گذشت زمان و تغییرات اجتماعی دیگر کاربرد ندارند و فهم آن ها به آسانی ممکن نیست. کتابه هایی از قبیل: گوی در خم چوگان آوردن (وصاف، ۱۳۳۸: ۱۲)، طشت بر سنگ آمدن (همان: ۶۸) سهر افکندن (همان: ۱۹۵)، عنان کش بودن (همان: ۴۲۶)، طبل در زیر گلیم کوفتن (همان: ۴۴۵)، دست آس گشتن (همان: ۵۱۹)، هر هفت کرده (همان: ۶۱۹)، و نظایر آن از این نمونه است.

به عنوان مثال در عبارت زیر که در ذکر سرویج قوانین مسلمانی و منع شرابخواران از شراب نوشی از سوی سلطان محمد ذکر گردیده بیان کتابه های آب حیات (شراب)، تهنی چشمی (تابشایی)، حلقه از گوش جدا کردن (بند و مطیع نبودن)، در عبارت نوعی ابهام عارضی ایجاد کرده و نیاز به تأمل دارد. همراهِ این کتابیات با کتابه های: خاککدان فسا، دبا، عالم، دورو، دورنگ، متافق، با جاندارانگاری در کلمه های: خون و صراحی و دف و مراعات نظیر در: «خون ریخته، اقتصاد، گردن زدن، روز، آب حیات، صراحی، دن، کیم، دورو و چشم و گوش و گردن و خورنه و همچنین جناس در کلمه های: «دن‌ها» و «گردن‌ها»، بر زیبایی و تأثیر کلام و صنف افزوده است:

«چون خون ریخته رزان را اقتصاص می‌خلبند، شگفت اگر دن‌ها را گردن‌ها زدند و آن آب حیات در خاکدان فنا ریخت... صراحی تهی چشمی از دیده لبمان به عاریت خواست... دف دوروی حلقه زرین از گوش جدا کرد...» (وصاف، ۱۳۳۸: ۵۲۱).

نوع دوم ابهام در کتابیات تاریخ و مصنف، ابهام‌های ذاتی یا هنری است. در بین کنایه‌های و مصنف مواردی را می‌توان دید که ابهام ذاتی دارند و هنوز تازگی خود را حفظ کرده و سرشار از عنصر خیال هستند. کنایه‌های زیر از این نمونه است:

پشانی شیر را خاریدن (وصاف، ۱۳۳۸: ۱۳)، سد سکندر را پرده عتکبوت خواندن (همان، ۳۴)، آب از آتش خلیل بردن (همان، ۱۴۸)، جامه بر سر چوب کردن (همان، ۱۹۶)، دندان سفید کردن (همان، ۲۸۳)، یوسف بها بودن (همان، ۵۲۰)، کوه را به مو کشیدن (همان، ۵۲۳).

بعضی از این کنایه‌ها علاوه بر جنبه کنایی دارای ساختار تلمیحی و استعاری نیز هستند. این چنین کنایه‌هایی ابهام ذاتی دارند. ابهامی که کشفی را در پی دارد و خواننده را به فعالیت ذهنی بیشتر وامی‌دارد. بسیاری از کنایه‌هایی را که در مباحث قبلی از آن‌ها یاد شد، می‌توان در حوزه تصویرهای هنری جای داد. اما امروزه این تصویرها به علت گذشت زمان و مستعمل شدن از ارزش هنری آن‌ها کاسته شده و تازه به شمار نمی‌روند.

از آن‌جا که نویسنده تاریخ و مصنف این کتاب را به عنوان ذیلی بر تاریخ جهانگشا نوشته، و همچون تاریخ جهانگشا که در بسیاری از گزارش‌های آن محتوا بیش از آن که هدف باشد، ابزاری است برای خلق شکل و فرم مناسب (عباسی، ۱۳۸۰: ۱۴۴)، و مصنف نیز در پی آن است تا در این کتاب قدرت‌نمایی کند (وصاف، ۱۳۳۸: ۱۱۷)، و با استفاده از تعبیرات کنایی مغلق و دشوار ضمن گوشمالی دادن به بعضی دیگر از رقبای خود، زمینه تعجب و شگفتی آنان را فراهم آورد. لازم به یادآوری است که چنین ابهام‌هایی از نوع ابهام هنری نیست. زیرا دارای عمق و ژرفا نیست و خواننده را با بن بست معنایی روبرو می‌کند. معنی که دارای دشواری‌هایی همچون کاربردهای ناشناخته زبانی و مفاهیم نامأنوس باشد، مخاطب را پس می‌زند و به تعبیر دیگر او را کور می‌کند. حتی پس از تأمل در او بصیرتی حاصل نمی‌شود (فتوحی (الف)، ۱۳۸۷: ۲۷).

کتابه های معلق تاریخ و صاف غالباً برخاسته از دل اصطلاحات و الفاظ علوم و فنی همچون نجوم و نرد و شطرنج است. به کارگیری این اصطلاحات موجب سردرگمی مخاطبان شده، و بر ابهام در متن می افزاید. این نوع کتابیات تاریخ و صاف را که در بردارنده دشواره های زبانی و بیانی است، در زمره کتابیات هنری نمی توان به حساب آورد و از جمله کتابه های عمدی و خودساخته ای به شمار می روند که مانع ایجاد ارتباط بین متن و مخاطب می شوند.

به عنوان نمونه در عبارت زیر که در تاریخ و صاف در ذکر شوکت و عظمت قصر خلیفه المستعصم بالله آمده است، فهم کتابیات: «با کیوان تقابل کردن» و «با سماکین^{۳۷} تناصل^{۳۸} نمودن»، که هر دو کتابه از برتری جویی و رفاهتاند، در گرو آشنایی با اصطلاحات نجومی «کیوان» و «سماکین» می باشد، ضمن این که مشخص نبودن معنای کلمه «تناصل» [تناصل] خود را از موانع فهم کتابه دوم است:

«شرفات و غرفات و ایادین»^{۳۹} [ایارین] دارنخلافه با کیوان تقابل و با سماکین تناصل می نمود... (وصاف، ۱۳۳۸: ۲۶).

از نمونه های دیگر این نوع کتابه می توان از کتابیات: «توک کین توز قبه پنجم» (وصاف، ۱۳۳۸: ۲۷۹) کتابه از مریخ، «سطلاب معلق» (همان: ۴۳۳)، و «قلعه مرسیس نه پوشش» (همان) که هر دو کتابه از آسمان هسته یاد کرد.

همچنین کاربرد کلمه ها و اصطلاحات مربوط به بازی نرد و شطرنج از قبیل «کعبتین خصم را وامالیدن»^{۴۰} (همان: ۳۶ و ۲۰۷)، کتابه از مجاملت و نرمی با دشمن، «در نه داو فرهانه دادن» (همان: ۴۶) و «مشدر گردائیدن» (همان: ۳۲۲) از عوامل دیگر ابهام معنایی در تاریخ و صاف است.

نکته قابل ذکر است که وصاف در بعضی موارد که گمان می کند ممکن است خواننده منظوری او را از کتابه یا کتابه های بیان شده دریابد، خود به بیان مفهوم کتابه می پردازد. به عنوان مثال در عبارت زیر، منظور او از ترکیبات توصیفی به کار برده شده، «آسمان» است، که خود او نیز در پایان عبارت منظورش را بیان می کند:

«قبة بضمجی، جوسق»^(۳۷) آهگون، مقرنس بیستون، خرگه‌سب، گورد خیمه مطیبر یعنی آسمان... (همان: ۵۴۱).

طریق دیگر برای رفع ابهام در کتابیات تاریخ و صنف این است که در کنار کتابیات نامفهوم، کتابیاتی را به کار می‌برد که معنی آنها را روشن می‌کند. به عنوان مثال در عبارت زیر که در ذکر مذمت شغل و عمل دیوانی آمده، معنی کنایه «ثور و حتمل در دفتر بر آمدن» به خاطر کاربرد اصطلاحات نجومی بر مخاطب نامعلوم است، اما ذکر کنایه: «ناقه و جملی داشتن» (سود و فایده داشتن) در جمله، فهم معنی را راحت‌تر می‌سازد:

«امروز که شهر سه‌تسع و تسعین و ستمانه است، در بیغوله ازوا و مقام ابتلا چاشت و شامی از معونت بندم‌زادگان خود می‌باید، نه با هیچ کس نانه و جملی دارد و نه در هیچ دفتر شور و حملی به نام او بر می‌آید» (وصاف، ۱۳۳۸: ۱۹۸).

نتیجه

کنایه در تاریخ و صنف یکی از عوامل اصلی تصویرگری و خیال‌پردازی است و در نزدیک ساختن نثر تاریخی این کتاب به نثری امیبی و شاعرانه اهمیت فراوان دارد و در این میان، تنوع واژگان محوری کنایه نقش مهمی را در متنوع ساختن کارکردهای تصاویر کنایی آن ایفا می‌کند. از جهت معنی باطنی (مکنی^{۳۸} عنه) کنایه از فعل پرکاربردترین نوع کنایه در آن است. و صنف می‌کوشد با بهره‌گیری از واژگان و اصطلاحات علوم و فنی چون نجوم، نرد و شطرنج به نوآوری در این زمینه پردازد و فضل و هنر خود را به رخ دیگر رقیبان درباری خویش بکشد این امر موجب شده تعبیرها و ترکیبات کنایی او به نوعی مبهم شود. ابهام در کنایه‌های تاریخ و صنف در سه نوع ذاتی، عارضی و عمدی قابل تشخیص است. از آن جا که کنایه زمینه اجتماعی دارد و فقدان زمینه اجتماعی گاه رابطه معنای ظاهری و باطنی را دچار انفکاک می‌کند، اغلب کنایه‌های او دارای ابهام عارضی است. البته به دلیل بهره‌گیری از واژه‌ها و اصطلاحات عینی در کنایه‌های این کتاب، نوعی ابهام عمدی نیز در تعبیرات کنایی او به چشم می‌خورد. با این همه، کنایه‌هایی که هنوز هم تازگی و طراوت خود را حفظ کرده‌اند و از ابهام ذاتی برخوردارند، در این نثر تاریخی، فراوان می‌توان یافت. گرچه نثر تاریخ

وصف قابل مقایسه با اثر شاعرانه و یا شعر مشور عارفانه نیست، اما تلاش و صاف در جهت نزدیک ساختن یک متن تاریخی به متنی ادبی، با استفاده از تصاویر شاعرانه و به خصوص تصویرهای کنایی قابل توجه است.

یادداشت‌ها

- ۱- مستشرقان غربی به دلیل این که چنین شیوه‌ای در غرب رایج نبوده و منظور از صنعت برداری‌های وصف برای آن‌ها به راحتی قابل درک نبوده، تعدادهای شدیدی را به این اثر وارد کرده اند و در آثار خود از آن با عنوان‌هایی نظیر: نمونه هراس‌انگیز یک تشریفاتی تاریخی (زیبکا، ۱۳۵۴: ۱۹۵)، و یک اثر مضر (براون، ۱۳۳۷: ۷۷) یاد می‌کنند و نیز رک: (ته، ۱۳۳۶: ۳۸۷)، و (آریوی، ۱۳۷۱: ۱۵۹)، ۲- به عنوان مثال رک: (جمارم، ۱۹۶۴م: ۱۳۶)، (عشقی، بی‌تا: ۲۰۳)، (شیخ‌مین، ۲۰۰۶م: ۱۳۹)، (همایی، ۱۳۷۰: ۲۰۸)، (آهنی، ۱۳۶۰: ۱۷۳)، (تجلیل، ۱۳۶۲: ۸۱) و دیگران ۳- نجیب: مرگ‌های خشک کوفته که بر آن آرد و آب پاشیده، شتر را خوراندند و خون شکم خاصه (آندراج)، ولی در این جا منظور خونی است که به میاهمی بزند.
- ۴- و جالف: ج راجل، پیاده، خلاف فارس (همان)، ۵- رنگ: ایز کوهی و شترانی که از برای نتاج نگه دارند، و مکر و حیل (اسرمة سلیمانی)، ۶- چرخ: فلک، و کمان سخت (مجمع الفریس)، که در این جا معنی دوم مورد نظر است، ۷- قرن القو: شاخ گاو، نور نام برج دوم از بروج دوازده‌گانه است (مدبری، ۱۳۷۶: ۳۸۰)، ۸- مناطق: از ریشه نطخ، هل دادن (با سر یا شاخ)، شاخ زدن، سرو زدن (فرهنگ معاصر)، ۹- معاقل: ج متقل، پناهمگاه، دژ، قلعه (همان)، ۱۰- ابطال: ج بطل، تلبس، شجاع و قهرمان (همان)، ۱۱- رواسی: ج راسیه، ثابت، راسخ، کوه سخت بنیاد (مدبری، ۱۳۷۶: ۲۵۷)، ۱۲- قلال: ج قلعه، سر کوه (همان)، ۱۳- شرفات: ج شرفه، کنگره‌ها، هم‌چنین به هر یک از مثلث‌ها و مربع‌هایی که نزدیک هم در بالای فصر یا دیوار اطراف قلعه بنا می‌کنند، نیز گویند (فرهنگ معاصر)، ۱۴- راجع: سم فاعل از رجوع: آن را تراجع هم گفته‌اند، بازگشت سیاره و حرکت طوفانی آن برخلاف ترتیب بروج است (مصفر، ۱۳۵۷: ۳۱۵)، ۱۵- معوج الطلوع: (برج‌های نیمه صاعد و نیمه هابط)، برج‌های نیمه صاعد: حدی، دلو، حوت، حمل، ثور، جوزا و بقبه نیمه هابطند. برج‌های نیمه هابط را مستقیم الطلوع و نیمه صاعد را معوج طلوع گفته‌اند (همان، ۸۲)، ۱۶- کیوان: ستاره زحل که در آسمان هفتم قرار دارد، از سیارات منظومه شمسی که میان مشتری و اورانوس قرار دارد و مظهر: تیوگس، نجومست، زریکی، بالانشینی و برتری شمرده می‌شود، ۱۷- مُششدز: صفت عربی ساخته شده از ششدر

فارسی)، ششدره شده در بازی نرد، مجازاً حیران و سرگردان تاتوان و دوامنده، و بسته شده در مورد خانه‌های نرد (سجادی، ۱۳۷۴: ۱/ ۱۴۲۷)، ۱۸- به هفت رسیدن دلو، دو نوشت شعر نوح بازی و نرد، (فرهنگ جهانگیری)، دلو بر هفت بودن: انتهای دلو قمار نرد، تلمی نذیب (سجادی، ۱۳۷۴: ۱/ ۱۷۲۱)، ۱۹- خصلت: آن چه که بر سر آن قمار کنند، شرط و گروندی در قمار (ملیری، ۱۳۷۶: ۲۱۷)، به آن نذیب هم می‌گویند، دلو کشیدن بر هفت در بازی نرد، که اگر به یازده برسد، آن را تلمی نذیب و چون به هفده برسد، آن را دست‌خوش گویند (برهان قاطع)، ۲۰- صریر: آواز قلم که به وقت نوشتن برآید و بتنگ ملخ و آواز نعلین ... و فارسیان به معنی مطلق آواز استعمال نمایند (آندراج)، ۲۱- بفتاق: بفتاق کلام فرجی (برهان قاطع)، ۲۲- نوبتبان: امع، تراب، چ نوبن، نوبن، نوبن، فرمانده سپاه امیر (ملیری، ۱۳۷۶: ۵۸۵)، ۲۳- نضال: صهیل، شبه کشیدن اسب (فرهنگ معاصر)، ۲۴- غفوه: از مغرت، به معنی بدی، زشتی، غیب، آرزو (ملیری، ۱۳۷۶: ۵۰۶)، ۲۵- قائم: پوستی باشد سفید، و بغایت گرم می‌باشد و مردمان اکثر پوشند و کنایه از روز هم هست که به عربی یوم می‌گویند، چنان که شب را قندز (برهان قاطع)، ۲۶- قلمز: نام جانوری است، شبه به رویه و پوستی باشد که سلاطین پوشند و کلاه نیز سازند ... و کنایه از شب تاریک باشد (همان)، ۲۷- سماکین: منظور سماک معزل و سماک رامع است (مصطفی، ۱۳۵۷: ۴۰۷)، این دو در صورت نجومی آند قمر را دلند ۲۸- تناصل: صورت صحیح این کلمه «تناصل» است، در معنی «رقابت کردن با یکدیگر و یکدیگر را طعنه زدن» (ملیری، ۱۳۷۶: ۱۶۵)، ۲۹- ایساوین: ج ایوان، قصر، کاخ، بخش سقف ساختمان که جلوی آن باز است (فرهنگ معاصر)، ۳۰- کعبین و امالیدن: کعبین محصم یا حریف باز مالیدن، آوردن نقشی که بخوتد، نقش حریف را باطل کند و او را مغلوب سازد، یا مقابل دلو کردن حریف، کعبین را به ملایمت سلب و قبول باخت (سجادی، ۱۳۷۴: ۲/ ۱۲۵۰)، ۳۱- جوسق: «کوشک است و تعریض جوسق است» (مجمع‌الفرس).

کتابنامه

- آذرنوش، آذرتاش (۱۳۷۹). فرهنگ معاصر (عربی - فارسی). ج ۱. تهران: نشر نی.
- آزری، آرثور. (۱۳۷۱). ادبیات کلاسیک فارسی. ترجمه اسداله آزادمشهد. آستان قدس رضوی.
- آهنی، غلامحسین. (۱۳۶۰). معانی بیان. ج ۲. تهران: بنیاد قرآن.
- آینی، عبدالمحمد (۱۳۶۶). تحریر تاریخ و مصنف. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ابن کثیر، ابی فتح ضیاء الدین. (۱۹۳۹م). العنق للکتاب فی ادب الکاتب و الشاعر. به تحقیق: محمد محیی الدین عبد الحمید ۲ جزء. مصر: شرکه مکتبه و مطبعه مصطفی البیوی الحلطی و اولاد.
- ابن معنر، عبده. (۱۹۵۳م). التبیح تصحیح لفظیوس کراتشفسکی لندن: مئدرس لوزاک.
- اته، هومان (۱۳۳۹). تاریخ ادبیات فارسی. ترجمه دکتر رضا زاده شفق. تهران: ترجمه و نشر کتاب.
- لبینی، امیرقلی. (۱۳۵۳). فرهنگ علوم ۲ ج. اصفهان: دانشگاه اصفهان.
- انجو شیرازی، میرجمال الدین حسین. (۱۳۵۱). فرهنگ جهانگیری ویراسته دکتر رحیم عقیقی. مشهد: دانشگاه مشهد.
- ارجدی بلبانی، تقی الدین. (۱۳۶۶). فرهنگ سرمه سلبانی. تصحیح محمود مدیری. ج ۱. تهران: نشر دانشگاهی.
- براون، ادوارد. (۱۳۲۷). تاریخ ادبی ایران. ترجمه علی اصغر حکمت. تهران: چاپخانه بانک ملی.
- پادشاه (شاد)، محمد. (۱۳۳۵). فرهنگ آنتراچ ۷ ج. زیر نظر محمد دبیرسیاقی. تهران: کتابخانه ختام.
- پورناملاریان، تقی. (۱۳۸۶). رمز و رمزگان‌های رمزی در ادب فارسی. ج ۱. تهران: علمی و فرهنگی.
- _____ (۱۳۷۷). خانه ام لمیری است. تهران: سروش.
- تجلیل، جلیل. (۱۳۶۲). معانی و بیان. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- فتاوانی، سعدالدین. (۱۳۵۶هـ). شرح المختصر علی تلخیص المنهاج الطیب القزوی. تعلیقات و حواشی: عبدالمتعال الصعیدی. مصر: المکتبه المحمودیه للتجاره.
- ثروت، منصور. (۱۳۷۵). فرهنگ کتابیات. ج ۱. تهران: سخن.
- ثروتیان، بهروز. (۱۳۶۹). بیان در شعر فارسی. ج ۱. تهران: برگ.
- جادم، علی و امین. مصطفی. (۱۹۶۶م). البلاغه الراشحه. مصر: دارالمعارف.
- جرجانی، عبدالقاهر. (۱۳۶۱). اسرار البلاغه. ترجمه جلیل تجلیل. ج ۱. تهران: دانشگاه تهران.
- خطیبی، حسین. (۱۳۶۶). فنّ نثر در ادب پارسی. ج ۱. تهران: زوون.

- خلف تبریزی، محمدحسین (۱۳۶۱). *برهان قاطع* ۵ ج. به اهتمام دکتر محمدمعین تهران: امیرکبیر.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷). *گفت‌نامه*. دوره جدید. تهران: دانشگاه تهران.
- رادویانی، محمد بن عمر (۱۹۴۹). *ترجمان البلاغه*. به تصحیح احمد آتش. استانبول: چاپخانه برلیم خروس.
- رازی، شمس قیس (۱۳۷۳). *المعجم فی معایر اشعار العجم*. به کوشش سیروس شمسا. تهران: فردوس.
- رامپوزی، غیاث الدین محمد (۱۳۳۳). *غیاث القلمات*. به کوشش منصور ثروت ج ۱. تهران: امیرکبیر.
- رستگار فسایی، منصور (۱۳۸۰). *توابع کفر فارسی*. ج ۱. تهران: سمت.
- ریکا، بان (۱۳۶۴). *ادبیات ایران در زمان سلجوقیان و مغولان*. ترجمه یعقوب آژند. تهران: فاروس.
- _____ (۱۳۵۴). *تاریخ ادبیات ایران*. ترجمه دکتر عبسی شهلی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- سجادی، سیدضیاء الدین (۱۳۷۴). *فرهنگ لغات و تعبیرات با شرح احلام و مشکلات دیوان خاقانی شروانی* ۲ ج. تهران: زوآر.
- سروری کاشانی، محمد فاسم بن حاجی (۱۳۳۸). *فرهنگ مجمع الفرس*. ۳ ج. به کوشش محمد دبیر سیبکی. تهران: علمی.
- سنگانی، ابی یعقوب بن ابی بکر (۱۹۳۷ م). *مفتاح العلوم*. طبعه الاونی. مصر: مطبعة مصطفی البلی مکتبی و زلاده.
- شاملو، احمد (۱۳۷۸). *کتاب کوچک*. حرف دپ (ج ۸) دفتر دوم ج ۱. تهران: مازیار.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۷۰). *صور خیال در شعر فارسی*. ج ۱. تهران: آگاه.
- شمیسا، سیروس (۱۳۷۲). *بیان*. ج ۳. تهران: فردوس و مجید.
- _____ (۱۳۷۷). *فرهنگ اشارات*. ج ۲. تهران: فردوس.
- شیخ امین، بکری (۲۰۰۶ م). *البلاغه العربیة فی نوعها الجدید*. الجزء الثانی (علمه لیسان). الطبعه العاشره. بیروت: دارالعلم للملایین.
- صفا، شیخ الله (۱۳۵۲). *تاریخ ادبیات در ایران*. ج ۲ بخش ۲. تهران: دانشگاه تهران.
- صفوی، کوروش (۱۳۸۰). *از زبان‌شناسی به ادبیات*. ج ۱. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی.
- _____ (۱۳۸۰). *از زبان‌شناسی به ادبیات*. ج ۲. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی.
- _____ (۱۳۷۷). *پیشنهادهای در سبک‌شناسی ادب فلسفی*. *زبان و ادب*. مجله دانشکده ادبیات فارسی و زبان‌های خارجی دانشگاه علامه طباطبائی. سال ۲. ش ۶. صص ۵۶-۴۳.
- عباسی، حبیب‌الله (۱۳۸۰). *هئیت جهانگشای جوینی*. *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تربیت معلم*. سال ۹. ش ۳۲. صص ۱۴۶-۱۳۱.

عزیز، عبدالعزیز (بی تا). علم لیلیان فی البلاغه العربیه. بیروت: دارالنهضة العربیه.

علوی الیسی، یحیی بن حمزه (۱۴۱۵هـ). الطرز المتضمن لأسرار البلاغه و علوم حقایق الاعجاز، انضیع الاولی. بیروت: دارالمکتب العلمیه.

علوی مقدم، محمد (۱۳۷۲). علم بلاغت شر قرن سوه هجری: در لغو و بلاغت (مجموعه مقالات)، ج ۱، مشهد: آستان قدس رضوی.

غریب، روز (۱۳۷۸). نقد بر مبنای زیباشناسی و تأثیر آن در نقد هریسی ترجمه نجمه رجائی. مشهد: دانشگاه فردوسی.

فروغی، محمود (۱۳۸۶). بلاغت تصویر، ج ۱. تهران: سخن.

_____ (الف). (۱۳۸۷). دوزخ ادبی، لوله دو معنایی تا چند لایگی معنای، زبان و ادبیات فارسی (۸۱)، مجله دانشگاه ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تربیت مدرس، سال ۱۶، ش ۶۲، صص ۱۳۶-۱۷.

_____ (ب). (۱۳۸۷). ساخت شکنی بلاغی: نقش صناعات بلاغی در شکست و وسازی متن، فصلنامه نقد ادبی، دانشگاه تربیت مدرس، سال اول، شماره ۳، صص ۱۳۶-۱۱۱.

کزازی، میرجلال الدین (۱۳۷۸). بیان، ج ۱. تهران: نشر مرکز.

مایل هروی، نجیب (۱۳۶۰). صور لهام در شعر فارسی. مشهد: زور.

مدبتری، محمود (۱۳۷۶). فرهنگ لغات نثرهای فنی و مصنوع، ج ۱. کرمان: خدمات فرهنگی.

مصری، ابن لمی الاصم (۱۳۶۸). بدیع القرائن ترجمه سید علی میرلوحی. مشهد: آستان قدس رضوی.

مصطفی، فیو الفضل (۱۳۵۷). فرهنگ اصطلاحات نجومی. تبریز: مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران.

وحیدیان کامیار، تقی (۱۳۸۶). زبان چگونه شعر می شود؟ فصل نامه تخصصی ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، سال ۴، ش ۱۳، بهار ۱۳۸۶، صص ۷-۲۰.

_____ (۱۳۸۳). هکایه نقاشی زبان، زبان چگونه شعر می شود؟ (مجموعه مقالات)، ج ۱، مشهد: دانشگاه آزاد اسلامی و انتشارات سخن گستر، صص ۱۳۹-۱۵۵.

وصاف (شیرازی)، شهاب الدین عبدالقادر (۱۳۳۸). تاریخ وصاف (مشهور به نسخه‌ی بمبئی). ۱۳۶۹هـ. تهران: کتابخانه ابن سینا و جعفری تبریزی.

همایی، جلال الدین (۱۳۶۱). فنون بلاغت و صناعات ادبی، ج ۲. تهران: توس.

_____ (۱۳۷۰). مطنی و بیان به کوشش ماهدخت بانو همایی، ج ۲. تهران: هما.

یاحقی، محمدجعفر (۱۳۸۶). فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها در ادبیات فارسی، ج ۱. تهران: فرهنگ معاصر.